

من آن را خواندم؛ اما دهها دلیل موجه و غیر موجه — شما بخوانید تنبلی — تا امروز این وظیفه را به تأخیر انداخت و امروز، گوش شیطان کر، همان فرداییست که که دیگر نمی‌توانم و، نباید به پس‌فردا بیاندازمش.

«خطابه کفر»، که در ۲۵۲ صفحه، از سوی انتشارات بنی‌بریت - گروه فریبرز مطلوب، در ژانویه ۲۰۰۶، چاپ و منتشر شده است، سومین دفتر از شعرهای «جهانگیر صداقت فر» است. این دفتر در برگزیده ۱۶۴ قطعه برگزیده از سروده‌های اوست در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۵ میلادی.

این دفتر، عنوان خود را از شعر زیر (خطابه کفر) گرفته است:

علمدارانِ رسالت

- در دروغِ هم‌تباری نور -

جُلپاره‌های سیاه را

درفش گونه



در برابر چشم آفتاب به اهتزاز آوردند

تا بینش را

در کسوفِ عرفان

معنایی دیگرگونه دست دهند.

مگر -

طلایه‌دار آفتاب

شکستِ ظلمت را نوید نیاورده بود،

پس

کاین‌گونه ظلم هنوز

در یلدای روزانِ دل سیاه زمین

کولاک می‌کند.

(شعر «خطابه کفر» - ص. ۱۲۸)

هر چند این دوبیتی که بر پیشانی دفتر «خطابه کفر» آمده است شاید روشترین توضیح، بر عنوان کتاب باشد:

من اینک شیونم تا عرشِ شیطان

## یادداشتی بر خطابه کفر

گزینه شعرهای ۲۰۰۵ - ۱۹۹۴ جهانگیر صداقت‌فر

### مصمص کشفی

در زندگی من، نوشتن این یادداشت، از همان دست کارهاست که نخواست به فردا افکنده شده است. راستش، این یادداشت را باید حدود پنج سال پیش از این می‌نوشتیم؛ یعنی به فاصله کمی پس از آنکه «خطابه کفر»، دفتر شعر دوست شاعرم جهانگیرجان صداقت‌فر به دستم رسید و

در زندگی کارهایی هستند که نخواست به فردا افکنده می‌شوند. و این فردا شاید هرگز از راه نرسد و وقتی از راه رسید می‌بینی که دیگر دیر شده است. چه آنکه هر فردایی با خود کارهایی پیش می‌آورد که نمی‌توان و نباید به پس‌فرداشان افکنند.

شرابِ آتشم در خشمِ توفان  
من آن سرخورده‌ام از کیشِ آدم،  
نفیر کافر در قلب انسان.

در این دفتر نیز همچون دو دفتر پیشین، «غریبانه» و «آزمون برگزیدگی»، جهانگیر، درینش شعری خویش، شاعری ست نیمایی؛ و شعرهای او در این دفتر را نیز، تنها با نگرستن در ضرباهنگ و بافتار سخن، می توان به شاملویی ها و اخوانی ها دسته بندی کرد.

صداقت‌فر دفتر «خطابه کفر» را مجالی برای «تازه کردن نفس» خود می داند:

.....

بگذارید

پیشتر ز آنکه این هوای عطر آگین

به بوی کافور و سدر بیالاید

نفسی تازه کنم.

(برگرفته از شعر «قبل از وقوع واقعه» - ص. ۶۴)

می کند این است که یک شاعر ایرانی پارسی زبانِ نیمایی سرایِ یهودی از خود بیرون می آید و به بانگ بلند، از آیین و از قومیت خود می سراید .

شاید همین صراحتِ سخن و صداقت اوست که به مذاق برخی خوش نیامده است و بر لایه‌هایی از شعر او انگشت گذارده اند که او فریادگر هم‌کیشان خود شده است و از این رو بر او اخم می کنند؛ و تازه چرا باید بر او خرده گرفت؟ که ندای دل خود را بر بام کرده است؟



هر نوع اندیشه است. برآستی در برخورد همین پسندهاست که راه برای رسیدن به یک جامعه باز که همه کسی حق زیستن را در آن دارد گشوده می شود. برآستی اگر نیک بنگریم، جهانگیر در سروده‌هایش در دفتر «خطابه کفر» به خود آدم اندیشیده است، به این آفریده رو به تکامل در درازنای دوران. بنیادِ تفکر او در طیف رنگارنگ نسل‌های بشر، همگوهی و همسرنوشت بودن آنان بوده است. بنابراین، در متون این شعرها دیگر از خصیصه‌های قومی خبری نیست. شاعر در گستره جهان است که می زید، دل می سوزاند، و می اندیشد. او همواره اما، می بالد به تاریخ کهن زاد بوم خویش که یادواره ای است از نخستین اندیشه‌های ناب آدمیت:

....

مگر ما خلف زادن تیره انسان نبودیم،

پیش‌آهنگانِ جدالِ جاودانه با جهل؟

جهانگیر شاعر تازه کاری نیست. سال‌هاست که می سراید و می نویسد و نمونه کارهایش در بیشتر نشریات و سایت‌های فارسی که با شعر و سخن بیگانه نیستند درج شده است:

آن‌قدرم تجربه در گذار سال و ماه هست

که آماس سبزینه به شاخ را

آیت بهار نپندارم

و صلای بشارت بر نیارم.

(برگرفته از شعر «بهار» - ص. ۹۶)

....

و همین نکته توقع خواننده شعر را از او بیشتر می کند.

در مجموعه «آزمون برگزیدگی»، دومین دفتر از کارهایش، آنچه جهانگیر را از همکالاسان خود در مدرسه شعر امروز متمایز

ما تیغ انتقام

از نیام آخته اهریمنان نبودیم؟

نور کلامان نیکوکردار،

پالیده پنداران تربیت زرتشت؟

- «بودیم

چرا،

بودیم:

مقربانِ اهورامزدا - سپنتامینو سرشتان

خردپیشه -

پشت کشیده به نیاکان مایند.

در آستان تمدن

منشور خُریّت نسل‌ها را

ما بر سینه‌سار سنگی اعصار بر نبشتیم.

ما هماره

توالی کوچ چلچله‌ها را مویه سر دادیم

این حق مسلم هر انسانی است که به آنچه باور دارد بپردازد و از آن سو، البته که خواننده هم می باید این توان را داشته باشد که نظر نویسنده یا گوینده را بپذیرد یا نپذیرد. آئی که پذیرفت، در ساده‌ترین حالت، واکنشی نشان نمی دهد. آئی که نپذیرفت اما، اگر در نپذیرفتن خود جدی باشد، به پاسخ می نشیند. با اخم و رگ گردن درشت کردن ره به جایی نمی توان برد. فراموش کرده‌ایم که نیاز مُبرم فرهنگ ما نقد همه جانبه فرهنگی است و کارآمد نقد همه جانبه فرصت دادن به بازگو کردن و رشد

شمیم عشق می‌وزد

به شاخسار زمان.

آه ...

خوشا پرنده ای بودن

در بی حصارِ عشق.

( برگرفته از شعر « روزنی به رویا » - ص. ۲۴۹ )

یا بیان صمیمانه لحظه‌ای که شاعر را خلصه

عشق در ربوده است؛ و این شاهد دیگری

است بر گفته من که جهانگیر با گلوآژه‌های

عاشقانه خودمانی تر است:

لبانم را به کندوی کلو ت -

به لغزش گذاری اوفتاد.

غریزه‌ای قدیم به مکیدن فرا خواندم؛

تن در دادم:

سُکری ز شهد شرابم به خلصه کشید ...

و هراسم از نیش رقیبان بنماند:

در جانم، غریزه لذت

به هولِ هلاکت فایق آمده بود.

( شعر « فائقه » - ص. ۱۱۶ )

شهامت عصیان شکفته است

زیرا که تداوم تحمل خفتِ تخویف

دیریست تا در شأن آدمیت به شمار نیست؛

زیرا که شعور فضیلت

تنگاتنکی شکیب را بر نمی‌تابد؛

و اندیشه را

دیگر به تسلائی دروغ قیامت رغبت

اعتقادی نیست.

( برگرفته از شعر « ناموسی بر قلب حقیقت » - ص. ۲۳۵ )

شاعر، آن گاه که عاشقانه می‌سراید، رها

از من و ما، ظرافت و صمیمیت شاعرانه خود

را به نمایش می‌گذارد، از رؤیا می‌گوید و به

لحظه‌های بی‌آلایش شعر نزدیک می‌شود و

ای کاش از این نمونه‌ها در «خطابه کفر» بیشتر

آمده بود:

می‌خواستم بر بلندای نمنشسته باشد خدا

### شاعر، آن گاه که عاشقانه

می‌سراید، رها از من و ما،

ظرافت و صمیمیت شاعرانه

خود را به نمایش می‌گذارد

و به لحظه‌های بی‌آلایش

شعر نزدیک می‌شود

تا هر ستاره به دامن کبریایی‌اش

آویختن

بتواند.

تا هر ستم‌کشیده

از او

دادِ خود خواستن

بتواند

آه ...

خوشا رهایی

در لاجورد بیکران جهان

هنگام، که نسیم

تابسته بالی پرنده محبوس را شریک شویم.»

( برگرفته از شعر « از خطایی خطیر » - ص. ۱۱۴ )

ویژگی دیگری که می‌توان در

لابه‌لای سروده‌های «خطابه کفر» دید،

برآشفتن شاعر از خرافه و بی‌زاری از

خرافه پردازی‌ست:

مفت‌خوارگان

تقدس ناموس زیستن را

به غارتی آشکارا ره زده‌اند.

حق بر حق دم زدن

به بیم سمومی موهوم

پامال خرافه شد.

و آرزو ز هراس حرامی

در برزخ ذهن و زبان دق کرد.

شیون اما

شایسته انسان نیست،

بازوی تدبیر

مردانه به همت قوی باید داشت

تا شعور شفقت

وقاحت ظلم را به زانو درافکند،

و تا کُرده

دگر بار

به بار سرکوفتگی کردن ننهید.

( شعر «از هراس حرامی» - ص. ۱۳۷ )

پژواک بعضی از اندیشه‌های او اما، گاهی

شکل شعار به خود می‌گیرد و تا مرز کلمات

قصار پیش می‌رود و سروده او را از شعر ناب

دور می‌کند:

.....

اکنون اما

در عصر پا به زایی زهدان شیشه‌ای،

جسارت عدول

در ذهن آدم، خوفی بر نمی‌انگیزد

و در بلوغ سرشت انسان

با آرزوی موفقیت برای جهانگیر شاعر

و بدان امید که «هیچ‌گاه خاطرش آزرده

نباشد تا شعر تر برانگیزد»، امیدوارم که این

مختصر، باب سخن را پیرامون شعر او پیش

از پیش بگشاید و آنانی که در نقد شعر قلم

می‌زنند کارهای ارزنده او را وارسی کنند و این

شاعر انسان دوست ایران دوست صلح‌پرست

باصفا را آن گونه که شایسته اوست بشناسند

و بشناسانند .

«خطابه کفر» را می‌توان از «کلبه کتاب»

۶۱۵۱ - ۴۴۶ (۳۱۰) در لوس آنجلس

و یا با تماس مستقیم، از خود شاعر

jahangirs@aol.com تهیه کرد.

مریلند - اول آگست ۲۰۱۱